

## ایران، جهان، وظایف ما نگاهی مجدد به ساختار جمهوری اسلامی

### بازار

در دوره خلافت اسلامی (بویژه در عصر عباسیان) در سرزمین بسیار پهناور خلافت، شهرهای بزرگ و تجارت بین این شهرها و همچنین تجارت با سرزمینهای دورتر (هند، چین و بیزانس) رونق داشت. بدیهی است که فرماسیون غالب در این امپراتوری، فئودالیسم بود. تجارت بزرگ و فئودالیسم همزاد بودند، وجود تجار زمیندار، تاجر - فئودال، امری طبیعی بود. این تجار بزرگ سرمایه‌دار هستند. در تاریخ تحولات اجتماعی اروپا، به هنگام بحث از دوره قبل از سرمایه‌داری، عمدتاً از فئودالیسم سخن می‌رود و شهرهای بزرگ و تجارت بزرگ پدیده‌های سرمایه‌داری بحساب می‌آیند.

این یادآوری به ما کمک می‌کند تا در بررسی تاریخ تحولات اجتماعی ایران به بازار بزرگ و تحولات تاریخی آن و نقش آن در تحولات اجتماعی توجه کنیم.

از زمان تلاش ایرانیان برای نوزایی (قرن نوزدهم) در تجارت بزرگ ایران دو روند را می‌توان در نظر گرفت:

۱ - تجارت بزرگ سنتی (تجارت محصولات جامعه فئودالی)

۲ - تجارت با کشورهای صنعتی (واردات، صادرات)

تجارت بزرگ واردکننده از کشورهای صنعتی مدرن، نه در مراکز تاریخی بازار بزرگ ایران بلکه بیشتر در نواحی شمال و شمال غربی ایران شکل گرفت. در میان آنان تجاری بودند که اقدام به وارد کردن صنعت جدید و تأسیس کارخانه می‌کردند. بعداً این بخش به دلایلی ناکام ماند.

تجار بزرگ مراکز تاریخی بازار بزرگ ایران (تهران، اصفهان، کرمان، و...) نه تنها بطور طبیعی محافظه‌کار و جویای سودهای فوری و راحت و بدون کمترین ریسک بودند بلکه بیش از حد محافظه‌کار و سودپرست و کوتاه‌بین بودند و این شاید به دلیل تاریخ خاص ایران (تاخت و تازهای مرتب) بوده است.

از بعد از پیدایش نفت در ایران، در بازار بزرگ گرایش ظهور می‌کند که آرزوی دست یازیدن به درآمدهای این "سرچشمه ثروت" را دارد و طبعاً بنا به خصلت غالب در تجارت بزرگ ایران (محافظه‌کاری و...)، معنی عملی این "آرزو" آزاد کردن واردات بود تا این تجار بتوانند با وارد کردن هرآنچه در بازار خارج است به دلارهای نفتی دست یابند و این موضعی کاملاً ارتجاعی و ویران‌کننده اقتصاد ایران بود و احتمالاً یکی از علل اختلاف بازار (و البته نه همه بازار) با پهلوی همین بود. حمایت مردم بازار بزرگ از مصدق و پشت کردن آن به مصدق در آخر کار می‌تواند از جمله به همین دلیل باشد (یکی از دلایل مهم).

### روحانیت شیعه

فقه اسلام (و شیعه) نه تنها روبنای فئودالیسم بلکه همچنان دستگاه تنظیمات اجتماعی (روبنای) همین تجارت بزرگ نیز هست، این مسئله به ما کمک می‌کند تا پیوندهای درونی و تاریخی بازار و روحانیت را بهتر درک کنیم.

همه می‌دانیم که روبنای جوامع فئودالی بویژه دین است. اما حقیقت این است که ایران کنونی توسط صفویه بنیان نهاده شد و یکی از پایه‌های اساسی این بنیانگذاری، شیعه‌گری بوده است.

بنابراین هنگام بحث از دین و دستگاه روحانیت در تاریخ تحولات اجتماعی ایران باید به ویژگی خاص شیعه و تاریخ سیاسی آن توجه کرد.

فقه شیعه هیچ سنخیتی با سرمایه‌داری صنعتی ندارد. در سالهای حکومت محمدرضا شاه که مناسبات سرمایه‌داری در ایران غالب شد، بین سرمایه‌داری صنعتی ایران و دستگاه روحانیت پیوندی بوجود نیامد. بیگانه بودن دستگاه دین از الزامات جامعه سرمایه‌داری ایران صرفاً یک اتفاق طبیعی نبود، این تا حدی انتخاب متولیان

دین بود، آنها در همان اولین رویارویی با نتایج انقلاب مشروطیت، بکلی در مقابل مدرنیسم جبهه گرفتند و تمام درهای آنرا به روی خود بستند. بخشی از آنها به دنبال فرصتی بودند تا مشروطه را به مشروعه برگردانند.

### جمهوری اسلامی

خمینی با حيله‌گری، در سال ۵۷، توانست این فرصت را از مردم برباید. او قانون اساسی مشروطه را از اساس قبول نداشت. قانون اساسی جمهوری اسلامی، اقلأ در موارد مربوط به قدرت سیاسی، با ساختاری کاملاً فتوآلی است.

دستگاه روحانیت پس از کسب قدرت سیاسی با آرزوی بازگشت به دنیای کهن به تخریب بنیانهای جامعه سرمایه‌داری پرداخت. آنان به کارخانه‌ها و منابع تولید همچون ثروت (غنائم) می‌نگریستند، آنها را خرد و تقسیم می‌کردند. آنان رسماً اعلام کردند که روستا برای آنها اولویت دارد. مثلاً درک آنها از شبکه برق سراسری و یا تلفن، محدود بود به دادن چراغ روشنایی به روستا و نصب پست تلفن در آنجا، آنها زیربنای تولید صنعتی را نمی‌فهمیدند.

متحد روحانیت بازار بزرگ وارداتی، با کسب قدرت به آرزوی خود رسیده بود: غارت دلارهای نفتی، آنها با وارد کردن همه چیز از سلاح (برای جنگ) تا کالاهای مصرفی و بویژه در عرصه قاچاق بین‌المللی (مافیا)، از جبهه‌ای دیگر به تولید سرمایه صنعتی یورش آوردند. نماینده بارز سیاسی این بازار - هیئت مؤتلفه - در متون برنامه‌ای خود رسماً تجارت کالاهای مصرفی را بهترین الگو برای اساس اقتصاد ایران اعلام می‌کند.

بخش خصوصی صنعتی در یک حمله گزافانه از طرف علمای دین و تجار "محترم" اسلامی مضمحل شد. بعد از انقلاب روحانیت مستقیماً نیز هزاران واحد تولیدی و کارخانه و واحد اقتصادی را تصرف کرد و با کمک برادران بازاری خود آنها را تبدیل به اموال تجاری نمود. در یک کلمه شیرازه تولید صنعتی ایران از هم گسیخت.

اینک ۲۳ سال در جمهوری اسلامی؛ بیکاری، اعتیاد، فساد و فحشاء در کشور ما بیداد می‌کند. بنا به نرخ رسمی، چهار میلیون بیکار، چهار میلیون معتاد، یک میلیون زنان فاقد حمایت‌های اجتماعی (بی سرپرست)، یک میلیون زندانی و بنا بر برخی ارزیابیها. یک سوم مردم دچار بیماریهای روانی، ۱۵ میلیون زیر خط فقر، و... جمهوری اسلامی، کشور ما ایران را به نابودی می‌کشاند. این ملاحظات روشن می‌کند که تضاد عمده جامعه ایران، امروزه تضاد بین جمهوری اسلامی والزامات توسعه صنعتی است. این تضاد است آنتاگونیستی (آشتی‌ناپذیر) که جز با نابودی وجه میرنده آن - یعنی جمهوری اسلامی - رفع شدنی نیست. راه رهایی مردم ما اینست که نیروهای آن علیه کلیت جمهوری اسلامی و بویژه علیه دو شاخ اصلی آن، دستگاه روحانیت حکومتی و بازار بزرگ وارداتی، بسیج شوند.

### امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی

#### ملاحظات

۱ - شکی نیست که عمل تروریستی انفجار مرکز تجاری آمریکا در نیویورک جنایتی علیه بشریت بوده است. هم از اینروی، پیگیری این مسئله و کشف همه حقایق آن، حق همه مردم جهان است.

۲ - بنیادگرایی اسلامی دو گونه است: بنیادگرایی شیعه و بنیادگرایی سنی. این هر دو ارتجاعی‌اند. آنها در راه اهداف سیاسی خود به هر عملی از جمله جنایت علیه بشریت دست می‌زنند. آمریکا و انگلیس و دولتهای عربستان و پاکستان در بوجود آوردن، پرورش دادن و حمایت کردن از گروههای بنیادگرایی اسلامی و از جمله القاعده نقش درجه اول داشته‌اند.

۳ - ابهامات زیادی پیرامون وقایع ۱۱ سپتامبر برای جهانیان وجود دارد از جمله داستان توزیع گردهای حامل بیماری سیاه زخم که هم دولت آمریکا و هم رسانه‌های غربی چنان آنرا مسکوت گذاشته‌اند که گویی اصلاً چنین چیزی نبوده است و یا افشای اطلاعاتی اخیراً در روزنامه‌های آمریکا دایر بر اینکه سازمان (سیا) با اینکه اطلاعات ارزشمندی علیه تروریستها و احتمال وقوع وقایع فاجعه‌بار داشته است اقدام پیشگیرانه نکرده است.

۴ - منبع اغلب اطلاعات درباره وقایع ۱۱ سپتامبر و پیرامون آن، سازمان (سیا) است که نظر به سابقه تروریسم دولتی ایالات متحده و سازمان سیا نمی‌توان به آنها اعتماد کرد.

۵ - اقتصاد امپریالیستی دچار بحران ساختاری و مزمن است، در شرایط نبود اردوگاه سوسیالیستی آمریکا می‌خواهد با جنگ‌افروزی، در کوتاه مدت، با تزریق غنایم جنگی به اقتصاد خود جانی بدمد و بطور استراتژیک به تکمیل زنجیره جهانی امپریالیسم بپردازد، اینک آمریکا علناً به دیگر کشورها امر و نهی می‌کند. و در اروپا راستهای افراطی در شرایط ضعف نیروهای چپ در ارائه برنامه‌های روشن و پیش‌برنده و نبود اردوگاه سوسیالیستی و در مواجهه با بحران ساختاری مزمن اقتصادی، سر برآورده. آنها می‌خواهند با بهره‌برداری از وقایع ۱۱ سپتامبر، مسلمانهای دنیا را خطری برای اروپا و مردم آن جلوه داده طرحهای خود در محدود کردن دموکراسی و دستاوردهای دموکراتیک و جنگ‌افروزی را پیش ببرند. آنان رسماً از جنگ صلیبی سخن می‌گویند.

۶ - دولت اسرائیل برای حفظ تسلط خود بر سرزمینهای اشغالی، با تمام قوا سعی می‌کرد که احساسات مسیحی مردم اروپا را علیه مسلمانان برانگیزانند.

۷ - چنانکه دیدیم، از طرفی نظام حکومتی جمهوری اسلامی فتوای است که با تولید سرمایه‌داری صنعتی تضادی آشتی‌ناپذیر دارد و از طرف دیگر تکمیل زنجیره امپریالیسم جهانی برای آمریکا اولویت فوری دارد. با سیستم ولایت مطلقه فقیه و دستگاه قضایی قرون وسطایی، ایران نمی‌تواند در سیستم جهانی اقتصاد امپریالیستی نقشی درخور ایفاء نماید - از این روی برای آمریکا تغییر این دو فاکتور حداقل لازم است، چه قبل از ایجاد رابطه و چه بعد از آن.

۸ - جمهوری اسلامی همواره در آرزوی آن بوده و هست که آمریکا حکومت آخوندها را پذیرفته و پشتیبان آن باشد و در این راه جمهوری اسلامی حاضر به هر کاری و هر گونه همکاری با آمریکا بوده و هست اما همانطور که گفته شد تضادی آشتی‌ناپذیر در بین است، برخی سران رژیم به تجربه به این تضاد پی برده‌اند.

به نظر من علت عمده مخالفت‌های ولایت مطلقه (خامنه‌ای) با نزدیکی با آمریکا، درک او از تهدیدی است که این نزدیکی بطور اجتناب‌ناپذیر علیه مقام و موقعیت او ایجاد می‌کند و کسی مانند رفسنجانی با درک این مسئله، همواره به آمریکائیان پیام داده که حاضر است دیکتاتور آنها در ایران شود و هر کاری که آنها بخواهند (حتی کوتاه کردن دست روحانیت در حکومت) را به انجام برساند.

اما رفسنجانی بیسواد است و به علاوه برای آمریکا غیرقابل اعتماد (چون صدام).

۹ - سرمایه‌داری تجاری وارداتی همواره پیوندهایش با اروپا بیشتر بوده است تا آمریکا. در سالهای قطع رابطه با آمریکا، قاچاق کالاها و قطعات صنعتی آمریکایی (مربوط به ارتش یا هواپیمایی و ...) از طریق کشورهای واسطه (مثل شیخ نشینها) یکی از منابع مهم درآمد این بخش تجاری بوده است. از اینرو آنها سود خود را در قطع رابطه با آمریکا می‌بینند و بهر حال ضرری متوجه آنها نیست.

۱۰ - حکومتگران ایران نه تنها از عمق کینه و نفرت مردم ایران از خود آگاهند بلکه می‌دانند که مورد تنفر جهانیان می‌باشند بنابراین مسئله اصلی آنان حفظ خود است. ترجیحاً با حفظ جمهوری اسلامی. از اینرو در این راه آنها ممکن است دست به هر کاری بزنند که از آن جمله است جنگ‌افروزی، تا حد تهدید اسرائیل به بمب اتمی (رفسنجانی) و یا جاسوسی کشورهای خارجی (خودفروشی).

مردم ما در مبارزه علیه جمهوری اسلامی از کمک و پشتیبانی نیروها و نهادهای دموکراتیک جهانی استقبال می‌کنند و انتظار دارند که دولتهای خارجی اولاً از هر نوع حمایت از جمهوری اسلامی خودداری کرده ثانیاً در مجامع جهانی به دفاع از مبارزات مردم ایران پرداخته جمهوری اسلامی را محکوم سازند. مردم ما مخالف دخالت کشورهای دیگر در ایران هستند و با آن مقابله خواهند کرد.

## مارکسیسم

پایه‌های جامعه‌شناسی علمی - تبیین روندهای اساسی تحولات اجتماعی - را مارکسیسم بنا نهاد. به نظر من تئوریهای مارکسیستی درباره سرانجام فلاکت‌بار بورژوازی و پیروزی سوسیالیسم، نظریه مبارزه طبقاتی به مثابه موتور تحولات اجتماعی، رابطه زیربنا و روبنا - کشف تاریخی نقش طبقه کارگر در رهایی‌شان و ... همچنان در مبانی خود حقانیت دارند.

نخست به این دلیل که به روش علمی فراهم شده‌اند. دوم اینکه از زمان مارکس تاکنون در تمام عرصه‌های مبارزات ترقیخواهانه و ضد ستم در مقیاس جهانی، مبارزه علیه استعمار، جهل و خرافات، نژادپرستی، دفاع از

صلح و... مارکسیستها بیش از دیگران در صف اول مبارزه بوده‌اند. اگر این ندای مارکس "که در مناسبات بین انسانها هیچ چیز حق یا مقدس نیست مگر مبتنی بر علم و تحقیقات علمی و شناخت عالمانه باشد و غیر از این همه چیز صوری و قراردادی، و یا خرافی و بازدارنده‌اند"، نمی‌بود، تا بحال مرتجعین عالم، بسیار بیش از این، خلاق را به جنگ هم انداخته بودند.

با متد مارکسیستی و درک رابطهٔ زیربنا و روبناست که می‌توان اهداف واقعی نیروهای ارتجاعی را تشخیص داد و به حقیقی‌ترین وجهی آنها را افشاء کرد.

نه تنها مارکسیستها بلکه سایر گرایشهای ترقیخواه نیز همین متد را بکار می‌برند. حتی نیروهای خرده بورژوازی ضد مارکسیست هنگامی که خود را از طرف بورژوازی تحت فشار می‌بینند، شرمیگانه از همین متد مارکسیستی تحلیل طبقاتی و رابطهٔ زیربنا و روبنا استفاده می‌کنند. از زمان مارکس تاکنون هیچ جامعه‌شناسی مدعی انسانگرایی نتوانسته عمل اجتماعی توده‌ها را (در سطحی قابل مقایسه با مارکسیستها)، در راه ترقی و مبارزه با ظلم سازمان دهد. اگر در گوشه و کنار هم مدعیانی از این دست بوده‌اند، جهانی و همه‌گیر نشدند. اما با این وضع به نظر من مارکسیسم پیشرفت درخور را نکرده است و از سطح پیشرفت لازمۀ جهان امروز عقب است. مارکسیسم بر پایهٔ آخرین دستاوردهای علوم در عصر خود پی‌ریزی شد. از سال ۱۸۸۲ تاکنون علوم رشدی تصاعدی داشته‌اند. دنیای کنونی از لحاظ تکنولوژی و دستاوردهای علمی با دنیای دهه‌های آخر قرن نوزدهم قابل مقایسه نیست؛ از برخی شاخه‌های علوم مثل الکترونیک و انفورماتیک در آن زمان اثری نبود. آیا امروز می‌توان گفت که مارکسیسم به آخرین دستاوردهای علوم مبتنی است؟ به نظر من، نه.

### سوسیالیسم

شرط اساسی پی‌ریزی جامعهٔ سوسیالیستی داشتن زیربنای مادی لازم است، یعنی نیروهای مولده سرمایه‌داری در حد فراروی به سوسیالیسم رشد کرده باشند. به همین دلیل از نظر مارکس سوسیالیسم در کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری پدیدار می‌شود و چون رودی رسیده بر دشت همه جا را درمی‌نورد و جهانگیر می‌شود.

وقتی سوسیالیسم متولد شود آنگاه سیر تحول کشورهای عقب مانده عوض خواهد شد. آنها می‌توانند پس از سپری کردن یک دوران گذار، به ساختمان سوسیالیسم گام نهند. اما قبل از این - قبل از پدید آمدن سوسیالیسم در کشورهای پیشرفته - در کشورهای عقب مانده نمی‌شود ادعای ساختن سوسیالیسم و یا انقلاب سوسیالیستی را کرد. چنین ادعایی یا از روی جهل است یا سوسیالیسم خرده‌بورژوازیی مورد نظر است که چیزی جز سرمایه‌داری، حتی عقبتر از آن نیست. تعیین مرحلهٔ انقلاب در هر کشور معین از جمله ایران باید بر پایهٔ تحلیل عینی از سطح تکامل اجتماعی و رشد نیروهای مولده باشد نه بر اساس ردیف کردن جملات زیبا و شاعرانه دربارهٔ ارزشهای سوسیالیسم و خوبیهای آن و ستایش آن و توصیفات دل‌انگیز از مدینهٔ فاضله کار سوسیالیستهای تخیلی بود و زیباترین آن برای توصیف بهشت برین پرداخته شده است. (اشاره‌ام به توصیفات که در مقالهٔ "طرحی برای اتحاد نیروهای چپ و انقلابی، نوشتهٔ ر. همایون فرهادی، در رابطه با سوسیالیسم است.)

اگر در این توصیفات بجای کلمهٔ سوسیالیسم نام هر آرمانشهر دیگری مثل "جامعهٔ اسلامی"، "جامعهٔ برابری و برادری" و... را بگذارید این متن برای گروه خودش معتبر خواهد بود، بدون اینکه معلوم شود که اصلاً شدنی است یا نه.

پس، باید به صراحت گفت که در جهان کنونی، ما هیچ برنامهٔ عملی برپایی سوسیالیسم در ایران را نداریم. کمونیست بودن مساوی اقدام برای برپایی سوسیالیسم نیست. به محض اینکه مارکس مانیفست را ارائه کرد هر کسی در جهان می‌توانست کمونیست بشود ولی آیا هیچ مارکسیستی هست که فکر کند که در زمان مارکس در هر کشوری ولو در آفریقای مستعمره (و پس از خروج استعمار) می‌شد سوسیالیسم برپا کرد؟ بدیهی است نه. مارکسیست بودن در درجهٔ اول یعنی مجهز بودن به علمی‌ترین تئوریهای جامعه‌شناختی که ما را قادر می‌کند تا بهتر از هر نیروی دیگری تاریخ و سیر تحولات جهان و کشور خود بر بستر آن را درک کنیم و بر این

پایه برای تسریع رشد نیروهای بالنده آن تحولات دخالت کنیم. مثلاً برای کشور ما پس از سرنگونی جمهوری اسلامی وظیفه یک سازمان کمونیستی بطور خاص می‌تواند به شرح زیر باشد:

۱ - گسترش آگاهیهای عمومی دربارهٔ اساسی ترین گره‌گاهها و مشکلات بر سر راه توسعه اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جامعه.

۲ - تشویق و برپایی تشکلهای اجتماعی در درجهٔ اول برپایهٔ سازمانهای طبیعی کار مثل اتحادیه‌ها، سندیکاها و... و در درجهٔ دوم سازمانهای فرهنگی مثل انجمنهای نویسندگان، هنرمندان و...

۳ - گسترش آگاهیهای طبقاتی طبقهٔ کارگر و کمک برای متشکل شدن آنان در سطوحی وسیعتر

۴ - دفاع از منافع طبقهٔ کارگر در مقابل اجحافات سرمایه‌داری و نظارت بر فعالیت سرمایه‌داران برای افزایش موارد حیف و میل و تخریب منابع عمومی و طبیعت

۵ - تشویق انضباط و کار برای جبران سریعتر عقب ماندگیها

۶ - دفاع از حقوق ملل و خلقهای ساکن ایران در مقابل حکومتها و گسترش آگاهی ملی آنان و تشریح مشکلات و مسایل مبتلابه آنان برای سایر ملل و خلقهای ایران و گسترش هرچه بیشتر تفاهم بین این ملل و اقوام

۷ - تلاش مستمر برای برقراری پیوندهای انترناسیونالیستی بین طبقهٔ کارگر و روشنفکران ترقیخواه ایران و سازمانها و رفقای جهانی، شرکت در انترناسیونال (مبارزات انترناسیونالیستی) برای تقویت نیروی جهانی سوسیالیسم در مقابل سرمایه‌داری تا باشد که تحول سوسیالیستی در جهان رخ دهد.

### ما چه باید بکنیم؟

در این مورد دو دیدگاه وجود دارد:

۱ - دیدگاهی که نفس وجود تشکیلات، باری به هر جهت، برایش اصل است، فکر می‌کند که برای نگهداشتن تشکیلات باید کاری (مشغولیاتی) برای آن در نظر گرفت. اینکه آن "کار" چقدر واقعی، شدنی و مفید است یا نه، گویی چندان مورد نظر نیست. پس از تعیین "کاری" برای تشکیلات طی یک دوره، آنگاه در بخش شرکت در مبارزات سیاسی جاری، این دیدگاه عمدتاً به دادن اعلامیه‌های پی در پی و مثلاً بموقع، معتقد است.

دیدگاهی که راه برونرفت از وضعیت موجود را عمدتاً در ائتلافها و اتحادها می‌جوید در این چارچوب است. این رفقا نمی‌خواهند ببینند که چرا و به چه دلیل مدتهاست که نیروی خود ما، در حد خود، فعال نیست؟ (شاید حدود ۳۰٪ از انرژی سازمان استفاده می‌شود). این سازمانهای دیگر که می‌خواهیم با آنها ائتلاف و ائتلافهای بزرگ بکنیم بطور مشخص کدامند؟ سابقهٔ ائتلافهای ما با آنها تا امروز چقدر به توان اپوزیسیون افزوده است؟ رفقای ما، خود می‌گویند که در سازمانهای دیگر (و در بهترینشان هم) کم‌کاری و پراکندگی و نداشتن نظم کاری از ما هم بیشتر است. آیا منظور از ائتلاف یا اتحاد، روی هم گذاشت ضعفهاست؟ اگر ۱۰ سازمان را هم جمع کنیم ولی بطور مشخص ندانیم چه کاری می‌خواهیم بکنیم (ه بجز صدور اعلامیه با امضای گنده) هیچ چیزی پیش نخواهد رفت. و اگر می‌دانیم چه می‌خواهیم بکنیم، آنگاه سؤال این است که چرا آن چیز را خودمان انجام نمی‌دهیم (یا بخشی از آن را)؟

در حالیکه در جمع منسجم‌تر سازمانهای کنونی (و ما) اتوریته کمتر عمل می‌کند، رفقا در جمع ناهمگون‌تر حاصل از ائتلاف مورد نظر خود، وعدهٔ اعمال اتوریتهٔ قوی می‌دهند و...

- از هم اکنون پیداست که "طرح اتحاد نیروهای چپ" اگر هم رأی بیاورد انجام نخواهد شد. تنها ما را مدتی به خود مشغول می‌کند، "کاری" است!! بعد هم همین رفقا در نقد عملکرد خود خواهند نوشت که بله این یا آن مشکل را ندیده بودیم؟ این یا آن امکانات را نداشتیم (چیزهایی که از هم اکنون بوضوح روشن است).

۲ - دیدگاهی که معتقد است، اول از همه باید ببینیم ما با قوای موجود خود چه می‌توانیم بکنیم. یقیناً در مبارزات سیاسی ائتلافها مهم هستند، اما ائتلاف "توانها" و نه "ناتوانها". تا ما در حد خود، کار نکنیم و دیگران هم مثل ما (یا بدتر) باشند چیزی درست نخواهد شد.

من خودم را در چارچوب دیدگاه دوم می‌بینم و طرح پیشنهادی من برای کار کردن به شرح زیر است: برای تبیین وظایف، ما باید از نیازهای جنبش و توان ما حرکت کنیم و نه از چارتهای تشکیلاتی از پیش تعریف شده. متناسب این نیاز و چگونگی اختصاص دادن انرژی به آن فرم تشکیلاتی متناسب را بیرون بکشیم.

امروزه مردم ما در دو عرصه کلی دارند مبارزه می‌کنند: مبارزات عملی طبقه کارگر، و مبارزات سایر اقشار که از آن جمله است مبارزه دانشجویان، زنان، معلمان و...

ما باید ببینیم با توجه به توانمان و اولویتها چه وظایفی را می‌توانیم به عهده بگیریم. بر این اساس نیروهایمان را بصورت کمیسیونهایی، که هر یک به یکی از این عرصه‌ها می‌پردازد، سازمان دهیم. باقی می‌ماند نحوه ارتباط ما با این جنبشها. انترنت مرزها را از بین می‌برد. انترنت هم اعضای یک کمیسیون (ولو دور از هم) را به هم وصل می‌کند و از آن مهمتر رابطه کمیسیون را مستقیماً با جنبش مورد نظر وصل می‌کند. من خود سوژه کار را، مبارزات کارگران، مبارزات زنان و مبارزات دانشجویان می‌دانم و علاوه بر اینها، شرکت در جدالهای فکری که امروزه در ایران وجود دارد را مهم می‌دانم. تنها به تناسب پیشرفت در کار است که می‌توان و باید به ائتلافها اندیشید، ائتلاف برای جمع کردن نیروها و فعالیتها و همسو کردن آنها، و آنگاه شاید، از سازمانهای نزدیک به خود بخواهیم که بین کمیسیونهایی نظیر همکاری و شاید بعداً ادغام صورت بگیرد که در اینصورت ائتلافها از پائین و بطور پایدار شکل می‌گیرد.

### در عرصه مبارزات رودررو با حکومت، ما باید وظایف زیر را انجام دهیم:

- ۱- تبلیغ ضرورت سرنگونی جمهوری اسلامی
- ۲ ( ضرورت جدایی دین از دولت
- ۳- افشای اصلاح‌طلبان حکومتی
- ۴- برپایه اقدامات فوق تشویق و جانبداری از هر اقدام اصلاحی
- ۵- به نظر من در شرایط خاص کنونی تشویق تشکیل نهادهای اجتماعی مثل انواع انجمنهای صنفی، فرهنگی، سندیکاها و... ضرورت تام و تمام دارد، هر نهادی که امروز و در عصر دیکتاتوری، ولو با ضعفها و کاستیها، تشکیل شود، هر مبارزه‌ای که در شرایط امروز برای برپایی نهادهای مردمی انجام شود، بزرگترین تضمین دموکراسی فرداست. به نظر من، بدون چنین مبارزاتی در بستر جامعه امروز ایران، انتظار دموکراسی برای فردا را داشتن، دشوار است.
- هر مبارزه‌ای که امروز برای تشکیل نهادهای مردمی شود ده بار بیش از ده قانونی که فردا در تضمین دموکراسی نوشته خواهد شد، تضمینگر دموکراسی است.

تیر ۱۳۸۱ (ژوئن ۲۰۰۲)